**باسمه تعالی**

**چهار شنبه: 26/07/1396**

**اصول / درس شماره 9**

**درس خارج اصول الفقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**خلاصه مباحث**

بنده دوبار به نحو تفصیلی در مورد تفاوت های امر و نهی و نحوه تعلق حکم در آنها به صرف الوجود یا مطلق الوجود و سایر مباحث مرتبط با این موضوع، در جلد اول اصول، جلسات 39 تا 44 و جلد دوم، جلسات 45 تا 47 بحث کرده ام که برای به دست آوردن نکات تفصیلی، به این آدرس ها رجوع شود و در اینجا تنها اشاره ای اجمالی به این نکات می کنیم.

همانگونه که در جلسه قبل نقل شد، شهید صدر بین دو بحث ثبوتی وجود تکلیفی که با یک فرد ایجاد شده و با انعدام تمام افراد منعدم شود و بحث اثباتی انحلالی و شمولی بودن تکلیف در نواهی و بدلی بودن تکلیف در اوامر، تفاوت گذاشته است. ایشان در بحث اول، به دنبال اثبات وجود چنین تکلیفی بوده و در بحث دوم، این تفاوت را پذیرفته و به دنبال استدلال بر آن است.

ایشان در بحث اول، کلام مرحوم خویی و مرحوم اصفهانی را بیان کرده هر چند کلام منقول از مرحوم خویی در تقریرات شهید صدر،[[1]](#footnote-1) متفاوت با کلام ایشان در تقریرات خود مرحوم خویی است.

کلام مرحوم خویی: عدم معقولیت تفصیل بین امر و نهی

مرحوم خویی ابتدا از مشهور در تفصیل بین امر و نهی، نقل می کند:

 **أنّ‏ امتثال‏ الامر یحصل‏ بایجاد فرد واحد من الطبیعة المأمور بها عقلا، ضرورة أنّ ایجاد الطبیعة یتحقّق بایجاد فرد منها، و به یحصل الغرض و یتحقّق الامتثال، بخلاف النهی، فانّ امتثاله لا یحصل الّا بترک جمیع أفراد الطبیعة الطولیة و العرضیة، اذ لا یمکن ترکها الّا بترک جمیع أفرادها**[[2]](#footnote-2)

ایشان در مقام مناقشه در کلام مشهور، می فرماید:

**و للمناقشة فیما ذکره المشهور مجال واسع، أمّا أوّلا: ... و أمّا ثانیا: ... فانّه‏ کما یمکن‏ أن‏ یکون‏ الامر متعلّقا بصرف وجود الطبیعة المتحقّق بوجود فرد واحد، فکذا یمکن أن یکون النهی متعلّقا بصرف الطبیعة المتحقّق بترک فرد واحد، فمجرّد کون متعلّق الامر هو الوجود، و متعلّق النهی هو العدم لا یوجب حصول امتثال الامر بوجود فرد واحد، و عدم حصول امتثال النهی الّا بترک جمیع الافراد.**[[3]](#footnote-3)

ایشان در اشکال دوم، این سخن را که امتثال امر به اتیان یک فرد بوده و امتثال نهی به ترک جمیع افراد را غیر معقول دانسته و پس از آن وارد توضیح تفاوت بین امر و نهی می شوند و در پایان می فرمایند:

**و بالجملة متعلّق‏ الامر هو الوجود، و متعلّق النهی هو العدم، و لا خفاء فی أنّ وجود کلّ شی‏ء و عدمه متناقضان، فان کان الامر متعلّقا بصرف الوجود یحصل امتثاله بمجرّد وجود الطبیعة و لو فی ضمن فرد واحد، و أمکن أن یکون النهی ایضا متعلّقا بصرف الترک و یحصل امتثاله بمجرّد ترک الطبیعة و لو بترک فرد واحد**

مرحوم خویی بحث را در قالب خاصی طرح کرده مثلا این مطلب را که امر متعلق به فعل بوده و نهی متعلق به ترک است را پررنگ نموده و هم چنین بیان می کند: همانگونه که امر می تواند متعلق به صرف الوجود باشد، نهی نیز می تواند متعلق به صرف الترک باشد.

**بررسی کلام مرحوم خویی: خلط بین صرف الوجود ترک و ترک صرف الوجود**

در بحث نحوه تعلق امر و نهی به طبیعت، دو مرحله بحث وجود دارد که باید بین این دو مرحله، تفاوت قائل شد. در مرحله اول، بحث از آن است که از نظر اثباتی، لحاظ طبیعت بدون ایِّ مؤونه زائده، موجب استظهار صرف الوجود است؟ و آیا به جهت وضع اسم جنس، اصل اولی صرف الوجود است یا صرف الوجود خارج از مدلول اسم جنس است؟ هر چند نمی خواهیم به تفصیل وارد این مرحله بحث شویم اما به نظر می رسد، صرف الوجود بودن نیز ملاحظه ای خارج از وضع طبیعت است و باید قرینه بر آن وجود داشته باشد.

در مرحله دوم بحث، سخن در آن است که امر به صرف الوجود طبیعت و نهی از صرف الوجود طبیعت، با هم متحد بوده یا با هم متفاوت هستند؟

مشهور بیان کرده اند: ظهور اخذ طبیعت بدون مؤونه زائده، در صرف الوجود است و صرف الوجود با یک فرد ایجاد شده و با ترک تمام افراد، منعدم می شود. بحث در حال حاضر، در مرحله دوم است. به نظر می رسد، سخن مشهور صحیح بوده و امر به صرف الوجود، با ایجاد یک فرد امتثال شده و نهی از صرف الوجود با ترک تمام افراد، امتثال می شود. زیرا، امر به صرف الوجود به معنای امر به اخراج طبیعت از عدم مطلق است و ناقض عدم مطلق، یک فرد است. در طرف مقابل، نهی از صرف الوجود، با انعدام تمام افراد امتثال می شود زیرا، در نهی از صرف الوجود طبیعت، وجود صرف الوجود مبغوض بوده و وجود یک فرد، خلف نهی از صرف الوجود است پس باید تمام افراد ترک شود تا نهی امتثال شود.

به نظر می رسد، اشکال مرحوم خویی ناشی از خلط بین ترک صرف الوجود و صرف الوجود ترک باشد. ایشان فرموده: **فانّه کما یمکن‏ أن‏ یکون‏ الامر متعلّقا بصرف وجود الطبیعة المتحقّق بوجود فرد واحد، فکذا یمکن أن یکون النهی متعلّقا بصرف الطبیعة المتحقّق بترک فرد واحد...**

ایشان در این کلام، نهی را متعلق به صرف الطبیعه دانسته و روشن است نفس ترک را ترک صرفه دانسته در حالی که بحث در صرفه بودن نفس ترک نیست بلکه سخن در ترک صرف الوجود است و در ترک صرف الوجود باید تمام افراد را ترک کرد. در این بحث، تفاوتی بین حقیقت نهی نیست که آن را امر به ترک بدانیم یا زجر از فعل، معنا کنیم و همانگونه که امر به ترک صرف الوجود با ترک تمام افراد تحقق می یابد، زجر از صرف الوجود نیز با ترک تمام افراد، امتثال می شود.

پس منهای مرحله اول بحث[[4]](#footnote-4) و با فرض استظهار تعلق امر و نهی به صرف الوجود، صرف الوجود با یک فرد ایجاد شده و با ترک تمام افراد، معدوم می شود.

مرحوم خویی در ادامه، کلام مرحوم اصفهانی را البته با قالبی جدید و خارج از قالب فلسفی خاص مرحوم اصفهانی، نقل کرده و بعید نیست منشأ شبهه مرحوم خویی نیز کلام مرحوم اصفهانی باشد. ایشان می‌فرماید: **و منشأ اشتباه المشهور انّهم أخذوا صرف الوجود فی متعلّق الامر و ترک الطبیعة الساریة فی متعلّق‏ النهی‏، و لذا ذکروا أنّ امتثال الامر یحصل بمجرّد ایجاد الطبیعة و لو فی ضمن فرد واحد، و امتثال النهی لا یحصل الّا بترک جمیع الافراد، و من الواضح أنّ وجود کلّ شی‏ء و عدمه متناقضان، فلو کان متعلّق الامر هو الوجود و متعلّق النهی هو العدم کان بین متعلّقیهما التناقض و لا یتصوّر التعدّد فی الوجود و الوحدة فی العدم، بأن یقال: متعلّق الامر صرف وجود الطبیعة و هو متعدّد بتعدّد أفرادها، و متعلّق النهی ترک الطبیعة الساریة و لا یتحقّق الّا بترک جمیع الافراد، فانّه مستلزم لثبوت التناقض بین وجودات متعدّدة و عدم واحد، و لا یمکن تصویر التناقض الّا بین شیئین، فکما أنّ وجود الطبیعة یتعدّد بتعدّد أفرادها فکذلک ترکها یتعدّد بتعدّد الافراد، و التناقض انّما هو بین وجود کلّ فرد و عدم هذا الفرد، و بین صرف وجود الطبیعة و صرف عدمها، فما ذکره المشهور من التفریع لا یرجع الی محصل.**[[5]](#footnote-5)

همانگونه که بیان شد، این بحث ها همان مباحث مرحوم اصفهانی است البته با قالبی ساده و خارج از قالب خاص فلسفی مرحوم اصفهانی. مرحوم خویی در انتهای بحث خویش، متعلق تناقض را صرف الوجود طبیعت و صرف عدم طبیعت دانسته نه عدم صرف الطبیعه. در حالی که باید متعلق عدم را همان متعلق وجود قرار داد نه آنکه وجود به چیزی تعلق یافته و عدم به چیز دیگری، متعلق باشد.

به نظر می رسد، تقریب مرحوم اصفهانی ناظر به عالم خارج که عالم تعیّنات است، بوده و به همین دلیل، بیان کرده هر چه موجب ایجاد چیزی است، همان موجب انعدام نیز می باشد. اما امر و نهی به عنوانی ذهنی تعلق می گیرد که این عنوان ذهنی می تواند به نحو صرف الوجود بوده و می تواند به نحو مطلق الوجود باشد. ساخت این مفهوم ذهنی در ذهن آمر و ناهی، ناشی از نحوه نیاز و خواست اوست. اگر مثلا شخص تشنه بوده و با یک فرد از افراد آب لا علی التعیین تشنگی او برطرف می شود، مفهوم ذهنی صرف الوجود آب را که نیاز او را برطرف می کند، ساخته و به آن امر می کند. حال اگر تمام آب ها را نیاز داشته باشد، مفهوم ذهنی مطلق الوجود را ساخته و امر به این مفهوم ذهنی می کند.

در نتیجه، هر چند در عالم خارج معیّنات وجود دارند و لا علی التعیین موجود نیست اما در عالم ذهن و با توجه به نحوه برطرف شدن نیاز، مفهوم فرد غیر معیّن وجود داشته و بدان امر می شود که این نحوه امر با توجه به نیاز، وجود داشته و بالوجدان درک می شود.

**توضیح بیشتر امر به فرد غیر معیّن (صرف الوجود)**

همانگونه که بیان شد، از نظر وجدانی وجود امر به فرد غیر معیّن وجود داشته و این با معیّن بودن افراد تنافی ندارد. از سویی دیگر، امر به مفهوم ذهنی فرد غیر معیّن تعلق گرفته و خواست آمر ایجاد خارجی این فرد است نه وجود ذهنی آن. در توضیح بیشتر این مطلب باید گفت:

هر چند عالم خارج، عالم معیّنات بوده و در آن فرد غیر معیّن وجود ندارد، اما ذهن با توجه به نیاز، از افراد خارجی مفهوم احد الافراد لا علی وجه التعیین را انتزاع کرده و بدان امر می کند. این مفهوم ذهنی حاکی از افراد خارجی بوده و با توجه به این که نیاز آمر، به شیء واقعی و خارجی است نه شیء ذهنی، محکی مفهوم ذهنی، افراد خارجی هستند. همانگونه که روشن است، مثلا مفهوم آب به نحو مفروغ الوجود، متعلق امر نیست زیرا لازمه آن برطرف بودن نیاز به آب و عدم لزوم امر به تحصیل آب است. از سویی دیگر، امر به ایجاد آب در عالم ذهن نشده بلکه ایجاد آن در عالم خارج مطلوب است زیرا آب خارجی موجب برطرف شدن نیاز است. پس در امر به آب، به ماهیت آب امر شده و ظرف خارج پیش از وجود آب در عالم خارج ملاحظه شده و به ایجاد لا علی التعیین آب، امر شده است. در نتیجه می توان بیان داشت: صرف الوجود از یک نظر ذهنی بوده و از یک نظر، خارجی است. از این منظر که فرد غیر معیّن در خارج وجود ندارد در حالی که در امر به صرف الوجود، احد الافراد لا علی التعیین، ملاحظه شده، ذهنی است و از این منظر که ایجاد خارجی آن مطلوب است، خارجی است.

می توان این سخن را در قالب اصطلاحی که جعل کرده و در ابتدای بحث، استفاده کردیم، توضیح دهیم:

بیان شد: در قضایای صیروریه، مبدأ حرکت و منتهای حرکت وجود دارد. در امر به صرف الوجود، مبدأ حرکت وجود ذهنی بوده و منتهای آن ایجاد خارج است. در این امر، مطلوب و نیاز یکی از وجودات خارجی لا علی التعیین است که باید برای برطرف شدن نیاز، در عالم خارج ایجاد شود. با توجه به اینکه نیاز به یکی از وجودات خارجی لا علی التعیین است، امر به مفهوم ذهنی صرف الوجود که انتزاعی است، شده و ایجاد آن طلب شده است. البته باید دانست با توجه به این که برطرف کننده نیاز، فرد غیر معیّن است، معنا ندارد امر به فرد معیّن تعلق گرفته باشد.

در نتیجه به نظر می رسد، منشأ بسیاری از اشکالات در این بحث، عدم تصویر مفاهیم ذهنیه با حکایت تردیدیه است و تحلیلی که در فلسفه درباره مفاهیم ذهنیه ارائه شده، جامع تمام اقسام مفاهیم ذهنیه نیست. البته عناوین حاکیه به نحو حکایت تردیدیه، گاه پیش از وجود تصویر شده و گاه پس از وجود خارجی انتزاع می شود که در آینده درباره اقسام عناوین تردیده بیشتر سخن خواهیم گفت.

**قرینه بر صرف الوجود بودن طبیعت**

همانگونه که بیان شد، لحاظ صرف الوجود لحاظی خارج از وضع طبیعت است و لحاظ نفس طبیعت بدون ایّ مؤونه زائده، به معنای لحاظ صرف الوجود نیست. به همین دلیل امر به صرف الوجود یا نهی از آن، نیازمند قرینه بوده و بدون قرینه نمی توان متعلق امر یا نهی را صرف الوجود دانست.

به نظر می رسد، قرینه بر لحاظ صرف الوجود، تنوین تنکیر بوده و همین تنوین برای قرینیت کفایت می‌کند.

اگر امر یا نهی به طبیعت به نحو نکره شده و بیان شود: اشرب ماءً و لا تشرب ماءً، ماء نکره در امر و نهی، ظهور در صرف الوجود دارد. پس نفس ماء صرف الوجود نیست اما با توجه به تنوین تنکیر، ظهور در صرف الوجود پیدا می کند.

**معنای نهی از صرف الوجود**

فارغ از بحث اثباتی که نهی از طبیعت، ظهور در انحلالی بودن دارد نه صرف الوجود، اگر نهی از صرف الوجود شود، همانگونه که شهید صدر بیان کرده، حکم واحد است و با ایجاد یک فرد در خارج، نهی عصیان شده است. مثلا اگر تکلّم مانع خواب باشد و از آن نهی شده باشد، با ایجاد اولین فرد از تکلم در خارج و بیدار شدن شخص، مفسده ایجاد شده و دیگر سایر تکلّم ها، مفسده ای ندارد. یا برای شخصی

که پنهان شده، سر بالا آوردن و نمایدن خود به دشمن، مفسده داشته و منهی است، اما با یک بار سر بیرون آوردن، نهی عصیان شده و سایر افراد سر بالا آوردن، منهی نخواهد بود.[[6]](#footnote-6) زیرا مفسده که پیدا شدن مخفیگاه شخص است، تحقق یافته است.

خلاصـه، با فرض آنکه امر و نهی به صرف الوجود تعلق گرفته، اولا: هم امر و هم نهی، تکلیف واحدی بوده و انحلالی نیستند. ثانیا: ایجاد صرف الوجود به فردٌ ماست ولی انعدام صرف الوجود به ترک تمام افراد است به نحوی که ایجاد یک فرد، موجب عصیان نهی و سقوط آن خواهد بود.

سخن نقل شده از مرحوم خویی، در بحث نواهی بود اما ایشان در همین بحث شبهه موضوعیه، صرف الوجود را شبیه به تصویر ما، تصویر کرده و بیان نموده است:

**إنّ النهی المتعلق بالطبیعة یتصوّر علی أقسام: الأوّل: أن یکون‏ متعلقاً بها علی‏ نحو الطبیعة الساریة، الثانی: أن یکون متعلقاً بها علی نحو صرف الوجود، بأن یکون التکلیف واحدا متعلقاً بترک الطبیعة رأساً، بحیث لو وجد فرد منها لما حصل الامتثال أصلًا، و إن کان المتصف بالحرمة هو أوّل وجود الطبیعة دون غیره....**[[7]](#footnote-7)

ایشان در اینجا، تصویر متفاوت از بحث نواهی ارائه داده و بیان کرد: در نهی از صرف الوجود، شارع ترک صرف الوجود طبیعت را خواسته است. این تصویر در کلام مرحوم خویی تصویر صحیح از نهی از صرف الوجود است نه آنکه معنای نهی از صرف الوجود، خواست صرف الوجود ترک باشد.

**خلاصه**

همانگونه که بیان شد، از نظر اثباتی باید بحث کرد که نهی از صرف الوجود تعلق می گیرد یا نه؟ اما بر فرض تعلق، صرف الوجود یا یک فرد ایجاد شده و با انعدام تمام افراد معدوم می شود. این مطلب سخنی آشکار و صحیح است و اشکالات مرحوم اصفهانی و مرحوم خویی بدان وارد نبوده و نیازی به بحث های تحلیلی بیان شده در کلام شهید صدر، ندارد.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 573 أمّا السيّد الأستاذ فقد ذكر في المقام: أنّ مردّ الفرق في الحقيقة ليس إلى طبيعة الأمر و النهي، بل إلى كيفيّة لحاظ الطبيعة، فإنّ الطبيعة تارة تلحظ فانية في تمام الأفراد، و أخرى تلحظ فانية في فرد واحد، فإن لوحظت فانية في تمام الأفراد كان الحكم المتعلّق به شموليّا، سواء فرض امرا أو نهيا. و إن لوحظت فانية في فرد واحد كان الحكم المتعلّق به بدليّا سواء فرض أمرا أو نهيا. [↑](#footnote-ref-1)
2. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏2، ص: 148 [↑](#footnote-ref-2)
3. همان؛ ص: 150 [↑](#footnote-ref-3)
4. به نظر ما، امر و نهی به طبیعت، بدون قرینه به صرف الوجود انصراف ندارد زیرا همانگونه که مطلق الوجود ملاحظه ای خارج از طبیعت بوده و نیازمند قرینه است، صرف الوجود نیز خارج از طبیعت بوده و نیاز به قرینه دارد. [↑](#footnote-ref-4)
5. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏2، ص: 151 [↑](#footnote-ref-5)
6. بلکه امکان دارد سایر افراد مطلوب باشد به این نحو که شخص وظیفه دارد برای نجات جان خویش سر را بالا آورده به دشمن تیراندازی کند. (مقرّر) [↑](#footnote-ref-6)
7. مصباح الأصول ( مباحث حجج و امارات - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 324 [↑](#footnote-ref-7)